



<http://www.arianafghanistan.com>

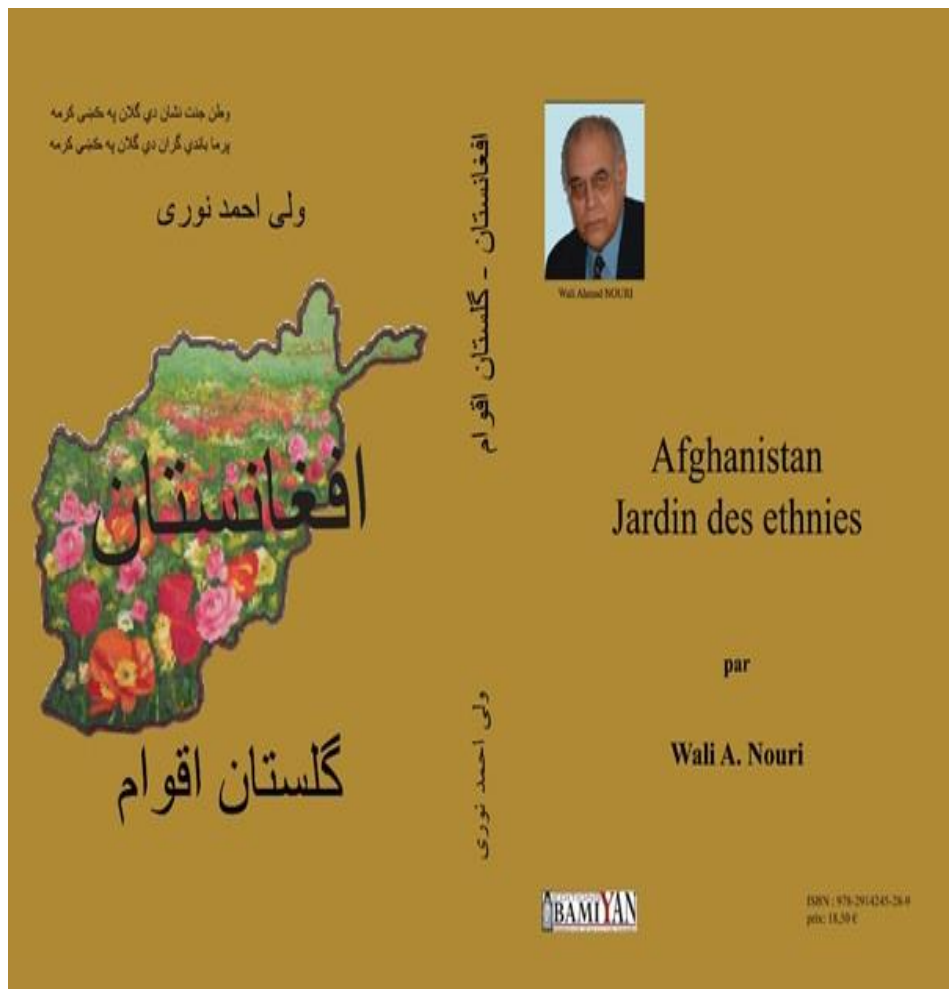


۲۰۱۸/۰۷/۰۵

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت بیست و دوم (۲)



افغانستان گلستان اقوام

قسمت بیست و دوم (۲)

افغان، افغانی، افغانستانی

(بخش چارم)

(۲)

از

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین، ۱۶ اکتوبر ۲۰۰۵



بعد از نجیب مایل هروی و به دنباله روی از وی، بعض نویسندگان افغان مقیم ایران، اصطلاح "افغانستانی" را در نوشته های خود بکار بردند، که طور نمونه چند تای آنها را معرفی میکنم :

" جریان پر شتاب طالبان" اثریست از "مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی" در سال ۱۳۷۸ ، که به قلم آقایان محمد هاشم عصمت اللهی، وحید بینش، محمد قاسم دانش بختیاری، محمد اکرم عظیمی و مشکور کابلی نوشته شده. درین کتاب هم اصطلاح "افغانستانی" بنظر میرسد. مثلاً در صفحه ۴۳، که کلمه "افغانستانی" را در معنای "افغانی" بکار می گیرد و "علمای افغانستانی" میگوید .

آقای محمد هاشم عصمت اللهی که اینک از پوهنتون طباطبائی تهران در رشته علوم "افهام و تفهیم" و به اصطلاح ایرانیان "ارتباطات (Communications)" دکتورا گرفته، کتابی نوشته منحصر به فرد، به نام «نظام مطبوعات افغانستان» که در تابستان ۱۳۸۲ در تهران چاپ گردیده. وی در صفحه ۸ این کتاب ۵۰۹ صفحه ئی، در باره خود چنین مینگارد : «گزاره نیست اگر ادعا شود که این پژوهش در نوع خود کم نظیر و یا شاید نخستین پژوهش از نوع خود است که بوسیله یک افغانستانی (جلی ساختن ازین قلم است) انجام میشود.» معلوم نشد که منظور جناب عصمت اللهی از اصطلاح "افغانستانی" درینجا "افغان" به معنای عام آن است و یا "غیر پشتون" مد نظر اوست. حیف که داکتر عصمت اللهی نگارش دری و دری نگاری را فراموش کرده و چنان مینویسد، که یک ایرانی. واقعاً اگر اصطلاحات دری را ازین اثر بدر کنیم، آدم فکر میکند که نویسنده این کتاب یک دانشمند ایرانیست. مشخصه دیگر این کتاب، که تاکنون در هیچ اثر دیگر مؤلفان افغان به نظرم نرسیده اینست، که محقق در هر جایی که یک اصطلاح دری افغانستان را بکار میگیرد، در بین قوسین مُعادل ایرانی آنرا هم می آرد؛ شاید بخاطری که ایرانیان هم ازین اثر بدون اشکال استفاده کرده بتوانند. (اما چرا یک دانشمند افغان لقمه را باب دهان ایرانیان، تیار و آماده بسازد؟ چرا ایرانیان به کنجکاو و اداشته نشوند، تا معنای اصطلاحات دری را خود بیابند؟) شاید مؤلف ازین کار منظور دیگری داشته، که من نمیدانم. آقای سرور دانش - فعلاً وزیر عدلیه در حکومت کرسی - در مقدمه خود بر چاپ دوم «تاریخ سیاسی افغانستان» اثر سید مهدی فرخ ایرانی نیز، اصطلاح "افغانستانی" را بکار میگیرد. باید اذعان کرد، که جناب دانش به جنگها

و هرزه گوئی های توهین آمیز مهدی فرخ در مورد افغانستان و مردم آن، جواب داده اند، بدون اینکه بمانند فرخ، از هتّاکی کار بگیرند.

پیش از اصل کتاب مهدی فرخ ایرانی، دو نکته بنظر میخورد: یکی "سخن ما" و دیگری "نقد کتاب". در صفحه دوم نقد کتاب، که ناقد، یعنی جناب سرور دانش، نقد جامعی بر کتاب نوشته است - که میتواندست کوبنده تر باشد و ای کاش کوبنده تر میبود - چنین میخوانیم: «... و اگر این موارد نقد و اشتباهات نویسنده (مهدی فرخ) تذکر داده نشود، ممکن است خواننده دچار اشتباه گردد و خواندن کتاب برای هر دو جامعه ایرانی و افغانستانی پیامد مثبتی نداشته باشد.» درینجا ناقد "افغانستانی" را در معنای "افغانی" استعمال کرده.

آقای عبدالحی خراسانی، که در جمع آوری و چاپ کلیات دیوان استاد خلیل الله خلیلی سعیدی بلیغ بخرج داده، ضمن «یاد آوری» خود در پایان این کتاب حجیم چنین مینویسد: «... در پایان این مجموعه، یادداشت های دوتن از شخصیت های افغانستانی: پژواک و سلجوقی و دو تن از دانشمندان ایرانی: فروزافر و نفیسی به صورت کامل ثبت گردید...» (صفحه ۶۴۲ کلیات اشعار خلیل الله خلیلی، به کوشش عبدالحی خراسانی، چاپ نخست ۱۳۷۸، ناشر: نشر بلخ وابسته به بنیاد نیشاپور، تهران) آقای خراسانی اصطلاح "افغانستانی" را در معنای "افغانی" بکار میبرد.

آقای بصیر احمد دولت آبادی دو اثر در باره افغانستان نوشته - لاقلاً تا جایی که بر بنده معلوم گشته. یکی "شناسنامه افغانستان" چاپ ۱۳۷۱ و دیگری "شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان" که در زمستان همان سال، طبع گردیده. وقتی آدم کتاب اولش را می خواند، از کینه عجیب و غریبش و از عصبیت بی حد و مرزش نسبت به پشتونها، آگاه می گردد. او زمامداران مملکت را از زمان احمدشاه بابای ابدالی تا داوود خان محمد زئی، به باد سُخریه و توهین میگیرد و با تازیانه انتقام می نوازد. مثلاً "احمدشاه بابای سدوزای" را "احمد خان"، "امیر حبیب الله خان" را "حبیب الله زنیاره"، "نادر شاه" را "نادر غدار یا نادر فانیست"، "ظاهر شاه" را "ظاهر خائن"، "داوود خان" را "داوود شاه" و غیره یاد میکند. و عجب که بر "امیر عبد الرحمان خان"، که آنهمه جور و جفا کرد و در سرتاسر افغانستان، به شمول هزاره جات، دهها کله منار ساخت - اگر نگویم صدها - رحم کرده، فقط لقب "جابر" را میگذارد و میگذرد. او در سراسر کتاب خود این امیر قهار و سفاک را "عبد الرحمان جابر" خطاب میکند. وی اما "علیحضرت امان الله خان" را "امان خان افغان" میخواند؛ نه یکبار بلکه باربار و بکرات و مرات. گوئی آقای دولت آبادی بخاطر ضدیت با پشتون ها، از "الله" هم تیر میشود. ببین که تعصب کور و کر، انسان را تا سرحد کفر میکشاند! دولت آبادی در سراسر کتاب های خود، کلمه "افغان" را بجای "پشتون" بکار می برد. نتیجه منطقی اینطور استعمال اینست، که "غیرپشتونان" افغانستان را باید "افغان" نخواند، چنانکه همین کار را نیز میکند. او اصطلاح "افغانستانی" را هم بجای "افغان" بکار میگیرد و نیز در عوض "افغانی".

از صف اینقدر "افغانستانی" - پسندان" می خواهم یک نفر را برگزیده و آراء و افکارش را در مورد "افغان" و "افغانستان" برملا سازم. چون آقای دولت آبادی نمونه بسیار بارز و برارنده این طیف است، گوشه هائی از کتابش را درینجا بصورت بسیار گذرا از نظر میگذرانیم.

دولت آبادی از امیر حبیب الله کلکانی، بیحد و حصر ستایش میکند و حکومتش را "حکومت ملی" میدانند. نزد مؤلف کتاب، دلیل "ملی بودن" حکومت خادم دین رسول الله، شاید "تاجیک بودن" اوست و اینکه او یک شاه پشتون را سرنگون ساخت، ولو که آن شاه، پادشاهی بود مترقی و جز هوای خدمت به وطن و مردم خود، آرزوی دیگری در سر نداشت. ولو که آن پادشاه پشتون به استمالت هزاره های مظلوم پرداخت و ظلم و ستمی را که پدرکلانش بر مردم هزاره روا داشته بود، گویا جبران کرد. از همین خاطر مردم باسپاس و پاس شناس هزاره، ازین شاه "پشتون"، ولی یاری رسان و فریادرس "هزاره ها"، در برابر امیر حبیب الله "تاجیک"، حمایت کردند. جالب اینکه همین امیر "تاجیک"، فیض محمد کاتب "هزاره" را، زیر سوته میکشد.

بصیر احمد دولت آبادی، گوئی بخاطر ارضای خاطر ایرانیان، به بدگوئی امرای افغانستان میپردازد. اما تمام این تقلی ها جایی را نمیگیرد و یک نماینده دولت ایران - همانا سید مهدی فرخ، مؤلف "تاریخ سیاسی افغانستان" - در کتاب دیگرش به نام "کرسی نشینان کابل" فیض محمد کاتب هزاره را، جاسوس و سرسپرده ایران معرفی مینماید، و چه بهتر که از همین کتاب در زمینه نقل قول مفصلی صورت بگیرد.

عجب است که ولی نعمت ایرانی حتی پاس خدمات "خادم صادق" خود را هم نمیداند و بر جبینش تاپه جاسوسی میکوبد. آقای بصیر احمد دولت آبادی و دیگر خدمتگاران رژیم های ایران بدانند و آگاه باشند، که پیش ولی نعمتان ایرانی خود به اندازه پر کاهی ارزش ندارند. تا دیر نشده بخود آیند و از بیگانه پرستی دست بردارند و در خدمت مردم خود باز گردند. آقای دولت آبادی که در کتاب اول خود "شناسنامه افغانستان" از پشتونان بقدر کافی انتقام گرفته و در زمینه بی اندازه عقده گشائی کرده، در کتاب دوم خود "شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان" بسر عقل می آید و در آن بمانند کتاب اولش، از هتاک و دشنام دادن کار نمیگیرد. دلیل این تغییر جهت در چیست؟؟؟ مگر دولت آبادی خود، سر عقل آمده و یا دیگران او را بخود آورده و برایش خویشتن داری آموخته اند؟؟؟ و یا اینکه تیری در تیرکشش نمانده و برای "بی خلطه فیر کردن هایش" دیگر مجالی نگذاشته؟؟؟ جواب هرچه میخواهد باشد، مسلم فقط یک نکته است و آن اینکه، کتاب اول کار خود را کرده و افکار را باندازه کافی مُخَدَّر و مُکَدَّر ساخته و دیگر نیازی نبوده، که راه تخذیر و تکذیر را باز هم ادامه بدهد. "بعد از باد پرتافتن، چار زانو نشستن، سودی ندارد.»

و باز عجیب و غریب و باور نکردنیست، که دولت آبادی زمامداران خلق و پرچم - نور محمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب الله - را هرگز نوازش نمیدهد و نام هیچ یک ایشان را بزشتی نمیبرد. مثلی که مرغ آقای دولت آبادی فقط یک لنگ دارد و یا که ایشان برخلاف جزایان دریا، شنا میکنند. در حالی که اکثریت مطلق و قریب به کل افغانها، این چهار نفر را خائن ملی و زشت ترین چهره های تاریخ ما بحساب می آرند، دولت آبادی ایشان را امان میدهد و نیش نمیزند. گویا نیش دولت آبادی فقط متوجه زمامداران پشتون ست و بیشتر هم، خاندان محمد زانی.

نویسنده بعضاً اصطلاحات عسکری افغانستان را که منشأ دری، پشتو، عربی، ترکی و زبانهای اروپائی دارند، به کار نمی گیرد و در عوض از اصطلاحات مروج اردوی ایران استفاده می کند. مثلاً در عوض اصطلاحات "فرقه، لوا، کندک، قشله، زره دار، کوهی و غیره" از اصطلاحات "لشکر، هنگ، تیپ، پادگان، زرهی، کوهستانی و غیره"، که محض برای اردوی ایران وضع گردیده و در ملک ما درین معانی کاملاً نامأنوس اند، استفاده میکند. او بعضاً القاب عسکری ایران را هم به کار می گمارد، مثلاً بجای "لوامشر یا دگروال" اصطلاح ایرانی "سرهنگ" را استعمال می نماید. نمیدانم که این نویسنده عزیز افغان چرا خود را اینطور "ایرانی ایرانی"، "ایران مشرب" و "از خود کش بیگانه پرست" جلوه میدهد؟ یا اینکه او واقعاً همینطور است؟

او با بسا دانشمندان افغان و بزرگان ما، سر جنگ دارد. با مرحوم میر غلام محمد غبار، کلاویز میشود و اعمال سید جمال الدین افغان را به باد انتقاد میگیرد، بگذریم ازینکه علامه عبدالحی حبیبی و امثالش را، بشدت میکوبد. صرف نظر از اظهارات کینه توزانه و تعصب زده بصیر احمد دولت آبادی، باید اعتراف کنم که هر دو اثرش معلومات ذقیقیمی را در دسترس خواننده خواهد قرار میدهد.

بر خلاف اظهارات تعصب پرورده بصیر احمد دولت آبادی، یک دانشمند و مؤرخ قوم شریف هزاره به نام حسین علی یزدانی (حاج کاظم) در جلد دوم کتاب خود به نام "پژوهشی در تاریخ هزاره ها" در مورد اعلیحضرت امان الله خان چنین مینویسد: "از دوران حکومت امیر امان الله خان پادشاه ترقی خواه و آزادمنش افغانستان، که فصل نوی در تاریخ هزاره ها گشوده میشود، تا کودتای شوم هفتم ثور، مطالبی جمع آوری و فیش برداری نموده ام که تنظیم آنها نیاز بزمان زیادتری دارد و اگر موفق شوم به عنوان جلد چهارم منتشر خواهد شد."

وی در صفحه ۳۲۹ همین کتاب نویسد: «اما هدف من تحقیق در تاریخ "هزاره" است، اعم از اینکه افغانی و یا ایرانی و پاکستانی باشند...» و در صفحه ۳۳۱ می نویسد: «... این تغییر نام (رضا شاه پهلوی نام "بربری" را به "خاوری" تعویض کرد، چون ایشان در خاور ایران زندگی میکردند) یک پیامد روحی و اجتماعی نیز بدنبال داشت و آن اینست که مردم (هزاره) علقه و پیوند قلبی شان را از همزادان افغانی شان بکلی بریدند و نسل امروزی شان کمتر به این حقیقت توجه دارند که اجدا دشان هزاره نامیده میشدند».

او در صفحه ۳۰۶ جلد اول کتاب خود زیر عنوان فرعی «هزاره هائی که پشتون و یا بلوچ شده اند» نکته جالبی را ذکر میکند: «از عنوان فوق شاید دچار تعجب شده باشید، اما واقعیت دارد. بعض اقوام (قبایل) هزاره در اثر مجاورت طولانی با برادران پشتون و یا برادران بلوچ به مرور، زبان و فرهنگ آنان را فراگرفته اند و به زبان پشتو و یا بلوچی سخن میگویند. مذهب تسنن دارند و لباس چون آنان پوشند. از آن جمله هزاره های جلال آباد هستند...»

و در صفحه ۳۰۴ همین جلد نویسد: «... هزاره های پکتیا به احتمال قوی منقرض شده اند و یا در میان برادران پشتون به تحلیل رفته اند. تنها سادات شیعی گردیز موجودیت خود را تاکنون حفظ کرده است (اند)». (جلی ساختن ها ازین قلم است) تبلیغات "افغانستانی - پسندان" چنان بالا گرفت، که حتی نویسنده چیره دست و وطنپرست بی تعصبی چون آقای مهدیزاده کابلی نیز زیر تأثیر قرار گرفت و در چند جای اثر ناب و ارزنده خود "درآمدی بر تاریخ افغانستان" کلمه "افغانستانی" را بکار برد؛ البته نه به جای "افغان" بلکه در عوض "افغانی"، چنان که در صفحه ۷۳ گوید: "پس اینکه نویسندگان معاصر افغانستان، گذشته را عطف به آینده نموده و سلسله طاهری، صفاری، سامانی، غزنوی، غوری و غیره را "افغانستانی" خوانده اند، به بیراهه نرفته اند...» و در صفحه ۳۹ نویسد: «سپس وی (داکتر محمود افشار یزدی، مؤلف کتاب سه جلدی «افغان نامه») با انتقاد بر خطابه آقای احمد علی گهزاد، مؤرخ معروف افغانستان، که در کنگره ایران شناسی تهران، پیشدادیان را "افغانستانی" یاد کرده بود، مینویسد...» البته آقای مهدیزاده اصطلاح "افغانستانی" را در مفهوم «افغانستان شمول» استعمال کرده است. به تحقیق و بدون کوچکترین شک و تردیدی میتوان حکم کرد، که این کاربرد در نزد ایشان، روی هیچ گونه تعصبی، صورت نگرفته است. یعنی مدلول "افغانستانی" نزد ایشان، هرگز مبتنی بر تبعیض قومی نبوده است. با فراغت ازین قسمت، به قسمت دوم این بخش میرسیم:

۲ این بخش آثاری را احتوا میکند، که از قلم نویسندگان ایرانی بدر شده اند .

در صدر این مبحث، به بررسی مقاله مجهول الهویه ای، که گویا به تاریخ ۱۳۸۳/۳/۱۳ نوشته شده و در سایت [Afghanpaper](http://Afghanpaper.com) درج گردیده است، میپردازم. این مقاله که نویسنده اش نامعلوم است، زیر عنوان "افغان"، "افغانی" یا "افغانستانی" آورده شده. همانکه گفته اند "خائن خانف است"، در مورد نویسنده این مقاله کاملاً صدق میکند. اگر فتنه و توطئه ای در کار نمیبود و نویسنده شهادتی میداشت، نام خود را بجرات و بدون ترس و لرز، ذکر میکرد. اما «دزد سر خود پر دارد» (۱۰) و این «پَر» چیزی دیگر نیست، غیر از کتمان هویت. البته همینکه یک نویسنده ایرانی دل شیر را به دل خود بسته و از دریچه انترنت افغانان، سر میکشد، جای بس شکر گزار نیست. کاش فتنه ای زیر بالینش خفته نمی بود و در یک مورد بسیار حساس تماس نمیگرفت، آن هم چه تماس غرض آلودی .

و اینک نقل قولی چند ازین مقاله :

«نام افغان و افغانستان، از دو قرن پیش به سهو به مجموعه بی از سرزمینهای خاوری قلات (قلات) داده شد که در اثر سستی و انحطاط صاحبان پیشین آن سامانها، یعنی تیموریان هند و صفویان ایران (فارس) کم کم و گاه بدخالت انگلیسی ها به زیر سلطه قبیله های پشتو زبان در آمد و چنان که میدانیم، آنان از نگاه فرهنگی بسی عقب مانده تر از مردم کابلستان و تخار و بدخشان و سیستان و خراسان بودند.» و در جای دیگر نویسد: «... و تصور میکنم دولتی که حدود دو قرن پیش به نام افغانستان بنیاد گرفت، تنها کشور در جهان باشد که خود عامل عمده چنین نامگذاری نادرستی بوده است. از دولت سخن رفت؛ زیرا

دولت در دست قوم پشتون بود و اکثریت مردم این سرزمین نظر و دخالتی در "افغانستان نامیدن" آن سرزمین نداشتند. حال هرگونه تغییر در این نامگذاری نادرست مربوط به خود آنان است. اما تنها چیز که برای ایرانیان مهم است، که مردم این سرزمین را "افغانستانی" بخوانیم و نه "افغان" که منحصر به یک قوم خاص است. مشابهش هم فراوان است: پاکستانی، لهستانی و مانند آن. و باز گوید: «حال که صحبت به اینجا کشید، بی مناسبت نمی دانم پیشنهادی بی هم از خاستگاه و زیستگاه اولیه (اولی) قوم افغان - به معنی امروزی «پشتون» - ذکر کنم.

اگر از تحقیق "ماللهند" که اختصاص به اهل علم داشت بگذریم، این در آغاز عصر غزنوی است که نخستین بار نام قومی به نام "افغان" که در کوههای دوردست می زیسته، «کافر» بوده و به دست سبکتکین (سبکتگین) و فرزندش سلطان محمود و دیگر غزنویان به مرور سرکوب شده و اسلام آورده اند، به میان آمده است. حال آنکه امروزه غزنین پایتخت غزنویان و زادگاه سنائی و عنصری (زادگاه عنصری بلخ است، نه غزنی) و حسن (سید حسن) غزنوی و هجویری و برخی دیگر از نامداران ادب در، در اختیار افغانان - به معنی کلی مال افغان است.

در باره ی اینکه سرزمین افغانان واقعی محدود به شمال پاکستان کنونی و منطقه ی بسیار کوچکی در افغانستان فعلی بوده است، منابع متعددی در اختیار ماست. حتا (حتی) شادروان عبدالحی حبیبی دانشمند افغانستانی که تا حد جعل منابع تاریخی در مورد افغانان و زبان پشتو پیش رفت (نجیب مایل هروی، تاریخ و زبان در افغانستان، ص ۹۰ به بعد) می نویسد که در دوره ی مغول «افغانستان به سرزمین بین قندهار و غزنی تا دریای سند، اطلاق می شد» (حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، جلد ۲، ص ۱۰)... گویند: «از روباه پرسیدند، که شاهدت کو؟ گفت، دنیم.» آقای بی نام و بی نشان، نجیب مایل هروی را شاهد می آورد، که خود دشمن "افغان" و "پشتون" و مؤجد اصطلاح "افغانستانی" میباشد.

نویسنده بی نام و بی نشان، بعد از یک سلسله تمهیدات، معروضات خود را به شرح زیر خلاصه میکند:

« ۱ - افغان نام قومی خاص است که مسکن او در حاشیه ی شرقی افغانستان کنونی - بسیار باریکتر و کوچکتر از آنچه امروزه هست - و شمال پاکستان کنونی بوده و بعد ها به جاهای دیگر نیز کوچیده اند.

۲ - تعمیم نام این قوم در پی چیرگی سیاسی و نظامی آنان بر سراسر واحد سیاسی کنونی "افغانستان" صورت گرفت و جدید و نادرست است. ولی با توجه به این نام رسمی و پذیرفته شده که حق تغییر آن با مردم خود آن سامان است، بهتر است تابعان این کشور را "افغانستانی" بنامیم. (آقای گمنام کلمه "افغانستانی" را برای تمام تبعه افغانستان بکار میبرد، اعم از پشتون و غیر پشتون).

۳ - به همان دلایل، بزرگانی چون ناصر خسرو، مولوی، دقیقی، شهید بلخی، خواجه عبدالله انصاری، هجویری، ابونصر فراهی و عنصری و فرخی را "افغان" یا "افغانستانی" دانستن، خطاست و این خطا متأسفانه در نوشتارهای (نوشته های) مردم افغانستان و برخی از شرقشناسان و روزنامه نگاران بیگانه دیده میشود. بدیهی است که افغانستان در روزگار آنان وجود نداشته و عنوان "افغان" یا "افغانستانی" هم شاملشان نمیشود. بهتر است آنها را - چنانچه (چنانکه) خود به روشنی یا به تلویح گفته اند - "ایرانی" و یا با توجه به شهر و دیار شان "خراسانی"، "سیستانی" و مانند اینها خواند. «(ختم نقل قول ها) (محتوای داخل قوسها، که شکل توضیحی دارد و یا مترتب بر صورت درست کلمات میباشد، و جلی ساختن ها، ازین قلم است.)

در رد گفته های ناسخته و فتنه انگیز این نویسنده بی نام و بی نشان، ولی پُررُوی و گستاخ ایرانی، سخن بسیار باید گفت، اما برای جلوگیری از اطناب و تطویل کلام، نکات آتی را مختصراً گوشزدش میکنم

۱ بصراحت میگویم، که عنوان مقاله "مسروق" است، تاریخ مقاله نقلی و متن مقاله هم، جعلی؛ بشرح آتی:

نویسنده بی نام و بی نشان، عنوان مقاله خود را از مقاله بنده "افغان"، "افغانی"، "افغانستانی" دزدیده و فقط در عوض "،" دوم " - گذاشته. او بزعم غلط خود، خواسته با نوشته بنده، که با استقبال گسترده افغانها روبرو گردید، به مقابله برخیزد و یا که مقاله بنده را بی اعتبار جلوه دهد. هیچ امکان ندارد و حتی به حساب احتمالات - ریاضیات عالی - ناممکن است، که دو نویسنده در

عین برهه زمان و از دو دیدگاه متفاوت و متقابل، روی عین موضوع بنویسند و عنوان مقالات خود را مستقل از هم، و کاملاً مستقل از هم، یکسان و یا تقریباً یکسان، برگزینند. اگر اینطور نیست، چرا نویسنده هویت خود را میپوشاند، تا مورد سؤال و جواب، استجواب و استنطاق، قرار نگیرد؟؟؟

تاریخ مقاله مشخصاً، هدفمندانه و نشانه گرفته، تقلبی انتخاب گردیده، تا وانموده گردد، که گویا پیش از مقاله "افغان"، "افغانی"، "افغانستانی" بنده - که دو بخش اولش، اولاً در جولای ۲۰۰۴ روی جریده امید، چاپ امریکا، آمد و بعداً بجراید دیگر امریکا و اروپا و انترنت سرکشید - نوشته شده و اشاعه یافته. اگر اینطور نیست، پس چرا این مقاله در اوایل دسامبر ۲۰۰۴ روی انترنت آمد و پیش ازین تاریخ، هرگز بچشم کسی نخورد؟؟؟ اگر چنانکه این مقاله بتاريخ ۱۳ / ۳ / ۱۳۸۳ - یعنی ۳ جون ۲۰۰۴ - نوشته شده و در سایت **Afghanpaper** اشاعه یافته می بود، حتماً بنظر کنجکاو و تیزبین افغانان میرسید، که هرگز نرسید. متن مقاله با عنوان آن سازگار نیست، چون در عنوان کلمات "افغان" و "افغانی" و "افغانستانی" بکار رفته ولی در متن، خبری از "افغانی" نیست. نویسنده تقلبکار بسا چیز ها را در نظر گرفته، ولی چون دروغگوی حافظه ندارد، نکته مهمی را فراموش کرده. عیناً بمانند فلمهای جنائی، که قاتل برای پوشاندن جرم خود، صحنه سازی میکند، بسا نکات را زیر نظر میگیرد، ولی نکاتی مهم فراموش می شود. و از همینجاست، که پولیس جنائی به گنه مسأله میرسد و جرم را بر مجرم ثابت میسازد. اگر متن مقاله تقلبی این نویسنده تقلبکار از نظر گذشتانده شود، بوضاحت دیده میشود، که مقاله به قد و اندام مقاله نامبرده بنده بریده شده و چه بسا که آنرا باید جواب آن مقاله بنده، که مورد پسند یار و خار چشم اغیار گردیده، دانست. منطق من - چنانکه در بالا عرض گردید - حکم می کند، که این مقاله تقلبی، پیش از مقاله بنده، یعنی پیش از ماه جولای ۲۰۰۴ نمیتوانست نوشته شود.

۲ هدف نویسنده تقلبکار ایرانی از نوشتن این مقاله، تحریک اقوام برادر افغانستان و تفرقه افگنی بین آنان است: اما چرا یک ایرانی در موضوعات داخلی افغانستان تشبث می کند؟ که این حق و صلاحیت را به او داده، که روی چنین مسایل حساس و پر اهمیت ملی افغانستان، بحث کند؟ آن هم بحثی تفرقه افگانه؟ نه خیر آقای ایرانی؛ نه شما و امثال شما و نه هیچ بیگانه ای دیگر حق ندارد، که روی موضوعات داخلی و ملی افغانستان نسخه ای بنویسد و مشوره ای بدهد. شما هزاران مشکل ملی در داخل ایران دارید؛ بروید و ازین نمد کلاهی باندازه سر و کله خود بسازید و «از سر کلی ما دست بردار شوید» ما افغانها قادریم، که مُعضلات خود را خود حل کنیم و به نصیحت پدرانۀ کسی ضرورت نداریم. اگر طیب هستید، سر کلی خود را دوا کنید.

ای آقای مجهول الهویه ایرانی !!!! اجداد قاجاری تان، که در خدمت انگلیس و روس قرار داشتند، دو قرن تمام (قرون هژده و نژده) در مقدرات افغانستان دخالت کردند و زخمهایی بر پیکر افغانستان وارد آوردند، که هنوز هم، التیام نپذیرفته. مگر کارنامه دو قرنه و ننگین نیاکانتان کافی نبود، که امروز باز به اغواگری و تفتین و تفرقه اندازی دست می یازید؟؟؟ اگر مسلمانید، از اسلام شرم دارید و اگر انسانید، از انسانیت حیاء کنید و در کار ما غرضی نداشته باشید. بگذارید، که ما افغانها خود بر مشکلات خود فایق شویم. و اگر نه این هستید و نه آن، کاری با شما نداریم!!!!

نویسنده بی نام و نشان، اقرار دارد که نام قوم "افغان" در ابتدای دوره غزنوی هم، سر زبانها بوده. او اما "پشتون" را اصطلاح امروزی برای "افغان" می شمارد. به زعم او گویا «پشتون» اصطلاح جدید و مُستحدث است. من در زمینه قدمت نام "افغان" در سطور ذیل و به استناد داستانهای شهنامۀ فردوسی، نکاتی را ذکر میکنم. اما بحث مفصل را در زمینه به بخش پنجم این گفتار محول میسازم، که ضمن آن در مورد پیشینه "افغان" و «پشتون» مشروحاً و بصورت همه جانبه، گپ زده خواهد شد. سخنسرای بی مثال توس (توس، مشهد، نیشاپور و خلاصه ولایت خراسان امروزی ایران، زمانی جزء افغانستان قدیم یا خراسان تاریخی بود) تنها در داستان رزم رستم زال با کک کهزاد افغان، شانزده بار کلمه "افغان" را، سه بار "اوغان" را و سه بار "افغانی" را بکار برده. ازین داستان بوضاحت فهمیده میشود، که قوم "افغان" لااقل همزمان با رستم زال - قهرمان اسطوره ئی

افغانستان تاریخی - موجود بوده. بلی، قرن‌ها پیش ازینکه فردوسی به سرانیدن شهنامه خود پردازد، داستانهای رستم دستان، سر زبانها و ورد زبان باشندگان این سامان بوده، که فردوسی همین داستان‌ها را بنظم کشیده و در شهنامه، جاودانه ساخته. شهنامه احوال و کارنامه مردان افغانستان قدیم یعنی آریانا و خراسان را یک به یک باز می‌گوید. شهنامه از بلخ و غزنه و هریوه و کابل و زابل و بُست و سیستان و گوزگانان و خلاصه بلادی، حکایت میکند، که همه جزء افغانستان میباشند. شهنامه با "ایران امروزی" که نامی جدید است و در سال ۱۹۳۵، بر کشور "فارس" گذاشته شده، هیچ ربطی نمیگیرد. "ایران" دقیقی و فردوسی و فرخی و عُصری و سنائی و بیهقی و گردیزی و بزرگان دیگر، "خراسان" است، یعنی پیش کسوت افغانستان امروزی، و نه کشور "ایران امروزی". بیچاره ایرانیان امروزی، فقط از التباس نام تاریخی "ایران" با نام امروزی "ایران" سود میبرند. دانشمندان ایرانی، با وجود تبحر علمی خود، وقتی پای ناسیونالزم - ایرانیگری - و مذهب به میان آید، همه معاییر علمی را زیر پای می‌کنند و از بیطرفی علمی، چشم می‌پوشند. از همین خاطر است، که تمام مفاخر تاریخی و علمی منطقه را، به کشور امروزی "ایران" منسوب می‌سازند. اما این کار تجاوز بالعنف در حق تاریخ و علم است.

نویسنده "بیخبر از تاریخ" و یا "مخرف تاریخ" مینویسد: «به همان دلیل‌ها، بزرگانی چون ناصر خسرو، مولوی، دقیقی، شهید بلخی، خواجه عبدالله انصاری، هجویری، ابو نصر فراهی، عنصری و فرخی ... را "افغان" یا "افغانستانی" دانستن خطاست. و این خطا متأسفانه در نوشتارهای مردم افغانستان و برخی شرق شناسان و روزنامه نگاران بیگانه یده میشود. بدیهی است که افغانستان در روزگار آنان وجود نداشته و عنوان "افغان" و "افغانستانی" هم شاملشان نمیشود. بهتر است آنها را، چنانچه (چنانکه) خود به روشنی و یا به تلویح گفته اند "ایرانی" و یا با توجه به شهر و دیار شان "خراسانی"، "سیستانی" و مانند اینها خواند.» خواننده عزیز حتماً متوجه میگردد، که نویسنده، که به سوء استفاده از نامها عادت کرده، باز مثال هائی می‌آورد، که در آنها امکان "التباس نام" میسر باشد. او نامهای "خراسان" و "سیستان" را مثال میزند، که همین اکنون در ایران وجود دارند، ولو که با "خراسان تاریخی" و "سیستان تاریخی" یکی نیستند. اگر اینطور نیست، چرا نویسنده از غزنه و بلخ و هرات و کابل و میمند (میوند) و گردیز و فاریاب و بُست و فراه و زرنج و ... که در افغانستان موقعیت دارند، مثال نمیدهد؟

به نویسنده آسیمه سر ایرانی مشوره میدهم، تا متون تاریخی و ادبی را ورق بزند و حقایق را دریابد. بارز ترین اثر ادبی، که بدان میتوان تمسک جست، همانا "شاهنامه فردوسی" است، فردوسی که اثر جاودان خود را در غزنه و در دربار محمود غزنوی سرود؛ سی سال تمام رنج برد، تا کارنامه نیاکان ما را به مروارید شعر درکشد و اثری سازد، که از باد و باران زمان در امان بماند و گزندی نپذیرد. در رد ادعا های بی بنیاد نویسنده مجهول الهویه ایرانی، گفته های چند سطر بیشتر خود را - ولو تکرار حسن هم نباشد - تکرار میکنم: شهنامه احوال و کارنامه مردان افغانستان قدیم یعنی آریانا و خراسان را یک به یک باز میگوید. شهنامه از بلخ و غزنه و هریوه و کابل و زابل و بُست و سیستان و گوزگانان و خلاصه بلادی، حکایت میکند، که همه جزء افغانستان میباشند. شهنامه با "ایران امروزی" که نامی جدید است و در سال ۱۹۳۵، بر کشور "فارس" گذاشته شده، هیچ ربطی نمی‌گیرد. "ایران" دقیقی و فردوسی و فرخی و عُصری و سنائی و بیهقی و گردیزی و بزرگان دیگر، "خراسان" است، یعنی پیش کسوت افغانستان، و نه کشور "ایران امروزی". بیچاره ایرانیان امروزی، فقط از التباس نام تاریخی "ایران" با نام امروزی "ایران" سود می‌برند. دانشمندان ایرانی، با وجود تبحر علمی خود، وقتی پای ناسیونالزم - ایرانیگری - و مذهب بپایان آید، همه معاییر علمی را زیر پای می‌کنند و از بیطرفی علمی، چشم می‌پوشند. از همین خاطر است، که تمام مفاخر تاریخی و علمی منطقه را، به کشور امروزی "ایران" منسوب می‌سازند. اما اینکار تجاوز بالعنف در حق تاریخ و علم است.

آقای بی نام و بی نشان! اگر نام "افغانستان" قدمت باصطلاح شما دوصد ساله دارد، نام "ایران کنونی" عمری بیشتر از هفتاد سال ندارد. اگر آن بزرگان را "ایرانی" بتوان نامید، صد البته که "افغان" و منسوب به افغانستان هم میتوان خواند. اما "ایرانی" دانستن این بزرگان هرگز و اصلاً و ابداً درست نیست، چون کشوری را که امروزه روز به نام "ایران" میشناسیم، فقط از هفتاد سال بدینطرف این نام را حمل میکند. درست و محقق اینست، که بزرگانی را منسوب به "ایران" بدانیم، که در قلمرو مربوط به

ایران امروزی زاده و پرورده شده اند؛ از قبیل سعدی و حافظ و خیام و عطار و شمس تبریزی و غیره. اما اعاضی که زادگاه و پرورشگاهشان در قلمرو افغانستان قرار دارد، البته و هزاران البته، که به افغانستان نسبت می‌برند .

اگر از در منطق وارد بحث شویم، باید سرزمین و مردم را مد نظر بگیریم، چون سرزمین و مردم، هم در قدیم بوده اند و هم الی ماشاء الله خواهند بود. اما نامها می آیند و میروند. یک سرزمین در طول هستی خود میتواند، نامهای مختلفی داشته باشد. "فرانسه" را در قدیم "گول" می گفتند. "ایران" را تا هفتاد سال پیش "فارس" مینامیدند. "افغانستان" در ادوار مختلف تاریخی به نامهای "آریانا"، "ایرانا"، "ایران" و "خراسان" یاد می گردید. پس نسبت دادن بزرگان، فقط و فقط بر مبنای "سرزمین" درست است، خواه این سرزمین دیروز A نامیده میشد و امروز B خواهد میشد و فردا نام C را بخود بگیرد. بنابراین بزرگانی چون فرخی و عنصری و ناصر خسرو و سنائی و فارابی و خواجه عبدالله انصاری و خداوندگار بلخ و هجویری و گردیزی و بیهقی و عطاملک جوینی و جامی و میرخواند و خواند میر و علی شیر نوائی و بهزاد و غیره، همه و همه به افغانستان نسبت می برند و جزء افتخارات افغانستان اند. اگر ایرانیان این بزرگان را هزاران بار نیز بخود منسوب بسازند - چنانکه ساخته اند - جایی را نمیگیرد و حقایق را نمیپوشاند. نویسندگان و دانشمندان ایرانی از خاموشی افغانها، همیشه سوء استفاده کرده اند و همینکه دیده اند، که افغانان بدفاع برنخاسته اند، جرأت بیشتر یافته و به اصطلاح کابلیان عزیز "شیرک" شده اند. اما افغانان امروزی به کسی حق نمیدهند، که افتخارات تاریخی شان را بدزدد. امروز هزاران افغان دانشمند و جسور داریم، که میتوانند از خود و تاریخ و کیان تاریخی خود، مردانه دفاع کنند .

نویسنده سبانه ایرانی - که تقلب را پیشه کرده و غیر از تقلب کاری ندارد - برای توجیه ادعای خود و به منظور به کرسی نشاندن ترکیب نامیمون "افغانستانی"، از خیل دهها مملکت مختوم به "ستان" فقط دو مملکتی را مثال می دهد، که مقصدش را بر آورده بسازد. بلی ؛ او از میانه حدوداً سی مملکتی که نامشان پسوند "ستان" دارد، فقط "پاکستان" و "لهستان" را مثال میزند. اتفاقاً در بین تمام این ممالک، فقط همین دو کشور، حالت استثنائی دارند؛ بدین قرار:

«لهستان» نامیست، که ایرانیان به این کشور داده اند، ورنه خود این کشور خود را Polso مینامد. آلمانها آنرا Polen میخوانند، انگلیسی زبانها Poland گویند و چکها و سلوواکیها Polso. اما مهم از همه آنست، که خود مردم این کشور، مملکت و تبعه خود را به چه نام یاد میکنند. آنها مردم خود را Polak و کشور خود را Polso مینامند. یعنی طرز افاده ایرانی از مملکت پولند و اینکه ایرانیان این کشور را چگونه یاد میکنند، هرگز مدار اعتبار این تحقیق بوده نمیتواند.

ممالکی با پسوند اسمی "ستان" بیانگر قوم و نژاد است، اما "پاکستان" نام قومی و نژادی نیست. پاکستانی ها نام کشور خود را - به توطئه انگلیس مگار - به حساب دینی گذاشته اند، یعنی "کشور پاک ها"، در تعارض با هندوان که بزعم ایشان "ناپاک" اند. بلی "پاکستان" یعنی "مملکت پاکان - کشور مسلمانان". اما "ملیت" به حساب "قوم و نژاد و ملت" درست است و نه بحساب دین و آئین. به عبارت دیگر "ملیت" پیوند ملی یک ملت را که متشکل از اقوام مختلف است، نشان می دهد، و نه پیوند دینی و مذهبی آنرا. در عین ملت دهها و صدها جهان بینی دینی و مذهبی وجود داشته می تواند، اما "ملیت" یک ملت یکی بیش نیست. پس نامگذاری "پاکستان" که به حساب "دین" صورت گرفته، از بیخ و ریشه غلط است و هرگز بحیث مثال و نمونه پذیرفته شده نمیتواند. اگر نام پاکستان را با مسمی بدانیم، سرنوشت ملیونها بودائی و پیروان ادیان دیگر که در آن کشور میزیند، چه میشود؟ بدین ترتیب می بینیم که تمام ادعاهای بی بنیاد این ایرانی مَحیل و مکار، نقش بر آب گشته و استدلالات پای چوبین او، یکسره بی تمکین میگردند. به نویسنده پرروی و بی مبالای ایرانی گوشزد می کنم، که وطن عزیز ما "افغانستان" - یعنی مملکت افغانان - نام دارد و تبعه آن همه "افغان" اند. این واقعیت عینی، هم مهر ملی خورده و هم مهر بین المللی، یعنی هم مورد قبول اکثریت مطلق ملت ما و مطابق قانونگذاری های ما میباشد و نیز مشروعیت بین المللی و جهانی دارد. هیچ کس حق ندارد، به ما نسخه ای بدهد، که خود را چنین و چنان بنامیم. به هیچ کس هم حق نمیدهیم، که در حریم مقدس و مقدسات ما دست اندازی و دست درازی کند. اینکه

یک عده معدود افغانان نمک حرام، زیر تأثیر اغوا و تفتین بیگانگان بی آرم و خصوصاً کینه توزان ایران رفته و اصطلاح تفرقه افکن، نامشروع و بی منطق "افغانستانی" را ابداع کرده اند، اثری بر واقعیت های عینی و موجود افغانستان ندارد .

پس از فراغت از تبصره بر نوشته این ایرانی گمنام، که گویا به نمایندگی از همه همفکران فتنه گر خود سخن میگوید - و خیلی بی پرده هم سخن میگوید - چند اثر دیگر نویسندگان ایرانی را، بگونه نمونه، از نظر میگذرانیم :

جلد سوم "دانشنامه ادب فارسی" - این کتاب قَطور و حجیم - را به "ادب فارسی در افغانستان" اختصاص داده اند. این کتاب که مستقیماً زیر رژی مقامات رژیم کربلانی ایران تدوین و چاپ گردیده و در کتابفروشی های خاص رژیم بفروش میرسید، اثریست که در تدوین آن ۴۳ نفر سهم داشته اند؛ ۳۴ ایرانی، ۶ افغان، یک نفر تاجیک و دو نفر پاکستانی. درین کتاب به دو شاخصه برمخوریم:

ناموران متقدم و اعظم قدیم ما، که پیش از تأسیس افغانستان، در صحنه ادب و دانش و فرهنگ این سرزمین قد برافراخته و آثار ماندگار را از خود به یادگار گذاشته اند، همه و بلا استثناء "ایرانی" قلمداد میگردند؛ دقیقی بلخی و ابوالمؤید بلخی و ابوشکور بلخی و معروفی بلخی و غنصری بلخی و ناصر خسرو بلخی و خاوندشاه بلخی و مولانا جلال الدین محمد بلخی - خداوندگار بلخ - و...؛ سنائی غزنوی و هجویری غزنوی - داتا گنج بخش - و سید حسن غزنوی و...؛ خواجه عبد الله انصاری هروی و استاد کمال الدین بهزاد هروی و ملا حسین واعظ کاشفی هروی و خاتم الشعراء جامی هروی و...؛ همه و همه منسوب به کشور "ایران" گردیده اند. البته هنرنمایی ایرانیان درین عرصه، امر جدیدی نیست و ما افغانان با تاریخ ربائی و فرهنگ ربائی ایرانیان، آشنائی کافی داریم و می دانیم که فلسفه "ایرانیگری" حکم می کند که: "آنچه از ماست، از ماست ولی آنچه از شماست، از شما نیست، بلکه آن هم از ماست."

نخبگان و بزرگانی که بعد از قد برافراشتن افغانستان و بعد از اینکه بر ویرانه های خراسان، مملکت معظم و پرصولتی به نام افغانستان، عرض و جود کرد، همه و همه "افغانستانی" قلمداد میگردند.

از عجایب روزگار باید دانست، که سید افغان ما، سید جمال الدین را که تمام جهانیان، بر افغان بودنش اعتراف دارند و غیر از ایرانیان کسی دیگر ازین حقیقت منکر نیست، درین جلد اصلاً جای نداده اند. حتماً در دو جلد اول این دایره المعارف که مختص به ایران است، برایش جا خوش کرده اند .

هم ترکیب هیئت تحریر و نیز این امر که دانشنامه مستقیماً زیر نظر و ارشاد "وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی" جمهوری اسلامی ایران بوجود آمده، بصراحت نشان میدهد، که سیاست تدوین و پالیسی و نحوه تألیف، متأثر از دید مقامات دولتی و دانشمندان ایرانی میباشد و چند نفر معدود غیر ایرانی اصلاً اجازت و صلاحیت ابراز نظر آزاد را نداشته اند و گویا به گپ ایشان کسی حتی مُلی و شلغم را هم پوست نمیکرد. از همین سبب است، که در سراسر جلد سوم - که مخصوص افغانستان است - اصطلاحات دری افغانستان بچشم نمیخورد. برعکس طرز تحریر و تقریر در آن فقط نحوه خاص فارسی ایران را منعکس میسازد، و این کار درخور تأملی عمیق است. کاربرد اصطلاح نامیمون "افغانستانی" بجای کلمه قبول شده ملی ما، هم نمیتواند بدون دخالت رأی مقامات رسمی ایرانی، صورت گرفته باشد .

بر این دانشنامه که سیاست را بر شانه های ادب سوار کرده، باید نقدی جامع نوشته شود و آرزو میکنم که افغانان دانشمند و دلسوز، این کار را بکنند.

" افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" اثریست، از داکتر چنگیز پهلوان، که برای بار اول در سال ۱۳۷۷ چاپ گردید. گرچه اکثر هموطنان ما این نویسنده پشتون ستیز ایرانی را مُوجد و مبتکر اصطلاح گجسته "افغانستانی" میدانند، اما قسمی که بر بنده روشن گردیده، و در ابتدای این بخش بدان اشارت رفت، ایچادگر این اصطلاح اخلاصاً، کسی دیگر نبوده غیر از نجیب مایل هروی - همان فرد فرید و افغان ایران پرست. جای هیچ شک و شبهه ای نیست، که چنگیز پهلوان، در تبلیغ و ترویج این کلمه ناسخته و این ترکیب نامبارک، رول بزرگی را بازی کرده. وی که در دوران جهاد، پیوسته رهسپار افغانستان می گردید

و از پذیرائی گرم بعض افغانان - بشمول قوماندان مسعود و برهان الدین ربانی - برخوردار میبود، در بین افغانان خارج افغانستان نیز راه باز کرده بود. در کدام تجمع مهم افغانان نبود، که چنگیز حاضر نمیشد و صدر نشین مجلس نمیکشت. بلی او مزاج های آماده را زیر تأثیر و به اصطلاح کابلی زیر نول میگرفت و هرچه از تفرقه افگنی و پشتون ستیزی در چانته داشت، در گوشهای بدهکار پُف میکرد. در مورد او نویسندگان دلسوز ما زیاد نوشته اند و من ضرورتی نمیبینم، که بر مضافات چیزی را اضافه کنم. همینقدر میگویم که چنگیز پهلوان، ترکیب "افغانستانی" را در کتاب خود در دو معنی بکار برده است:

۱- در معنای "افغانی" چنانکه گوید: مهاجران افغانستانی، چپگرایان افغانستانی، پشتونان افغانستانی و ... (جمعاً بیشتر از یکصد بار) ۲ - بحیث بدیل "افغان" یعنی بحیث "باشنده افغانستان"، چنانکه در صفحه ۴۶۷ گوید: "اما حتی در همان هنگام برای انقلابیان ایران، فلسطینیان اهمیت بیشتری داشتند تا افغانستانیان". پهلوان این اصطلاح را با این مدلول، در کتاب خود فقط دو سه بار بکار گرفته. نقل قولی از صفحه ۴۷۵ این کتاب را بی مناسبت نمیدانم. پهلوان گوید: «... هنگامی که در میز گرد تلویزیونی از برادران عزیز پشتون یاد کردم و اصرار داشتم که میان پشتونیزم به عنوان یک ایدئولوژی برتری نژادی و قوم پشتون که قومی ایرانی است، باید فرق گذاشته شود، برادرانی از اهل تشیع در افغانستان گله کردند، که چرا پشتونان را عزیز دانسته ام....» (جلی ساختن ها ازین قلم است)

از خلال آثار فوق ایرانیان و افغانان ایرانخواه و ایرانجوی، که مشتمل گونه و نمونه خروار، مثال داده شد، بوضاحت فهمیده می توانیم، که دست خبیث اجانب تا چه حد در کار است، تا آرامش داخلی افغانستان را بر هم زند، اقوام برادر و برادران متساوی الحقوق افغانستان را بمقابل هم بشوراند و نگذارد، که مردم بلیه دیده و بلاکشیده ما، چند صباحی در صلح و صفا بسر برند و وطن خود را وارد قرن بیست و یکم و همگام با جهان سازند....

اما هموطنان گرامی، و وطنداران بجان برابر: از هر قوم و تباری که هستید، به هر زبانی که سخن میگویند، به هر دین و آئینی که یابندید و در هر نقطه افغانستان عزیز و جهان پهناور که بسر میبرید!!!! فراموش نکنید که ما همه "افغان" هستیم و سرزمین بلاکش ولی پر افتخار ما، افغانستان است. افغانستان خانه مشترک همه ماست، همه باهم برادریم و کاملاً برابر، هیچ قومی را بر قومی دیگر رُجحانی نیست، شمال و جنوب و شرق و غرب و قلب کشور، همه عزیزند و عین ارزش و اهمیت را دارند.

هموطنان، و وطنداران: گول اغواء و تفتین همسایگان طماع، بی آزر و دشمنان بی مروت را نخورید، بخود آئید، دست بدست هم دهید. مام میهن چشم امید بسوی شما دوخته. اشکهایش را بزدائید، بر زخمهایش مرهم نهید و در دامان مهرگسترش برادروار بسر برید!!!! جهان جهان سرعت و بلکه تعجیل است، مرکب تیز تگ زمان منتظر کسی نمیماند. هنوز هم دیر نشده؛ عزم جزم کنید و به کاروان جهانیان بیوندید!!!!

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بی خبر از غُلُجُ چندین جرسی

اگر مُوَحَّره ای بر این بخش در کار باشد، اینست:

این شب تار افغانستان حتماً روز میشود و در عقب این «زمستان سیاسی» افغانستان، لاجرم بهاری گوارا و شگوف خواهد رسید؛ بهاری که این سرزمین افتخارآفرین را قرین سعادت سازد و صحن وطن را گلستان گرداند. در گلستانی، که تمام اقوام عزیز و برادر ما شگوفان باشند و تمام گلهایش، یکسان از پرستاری باغبان، بهره برند. آری بعد از آنکه روز های روشن، جای این شب دیجور را بگیرند و بهاران شگوفان و گل افشان، موسم دی کنونی را مغلوب و مقهور خود بسازند و افغانان - تمام افغانان، به تأکید می گویم، تمام افغانان - در یک افغانستان آباد و سربلند، سر بلند کنند؛ آری در آنوقت است، که گذشته های مشؤوم و فلاکتبار را بیاد خواهیم آورد و بر توطئه گران و فتنه انگیزان، لعنت خواهیم فرستاد، که "زمستان میروود و روی سیاهی به زغال میماند" و سیهروی میشود، هر که در او غَش باشد. (ختم این بخش)

